

داود رضوی و مبارزه درون گود!!!

ناصر پایدار

دوشنبه هشتم مهر ۱۳۸۷

آقای داود رضوی عضو هیأت مدیره سندیکای شرکت واحد اخیراً مقاله ای نوشته است. او در نوشته خود با خشم و کینه تمام هر سخن از مبارزه علیه سرمایه و هر نفس کشیدن خلاف مصالح ماندگاری سرمایه داری را سنگسار می کند و به دنبال دنیائی آسمان ریسمان بافی های سرمایه پسند باب طبع هم کیشانش، رفرمیسم منحن سندیکالیستی را تنها فرشته نجات توده های کارگر ایران قلمداد می نماید!! واقعیت این است که حرف های رضوی هیچ نیازی به انتقاد ندارد. تک تک گفته های او به اندازه کافی و شاید هم بیشتر از حد نیاز سند زنده و گویای رسوائی سندیکالیسمی است که وی و همانندانش با قبول تولیت آن وظیفه فریب کارگران و کفن و دفن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران را به دوش گرفته اند. با همه این ها نکات مندرج در نوشته مذکور سوژه مناسبی برای کالبدشکافی باز هم بیشتر سندیکالیسم و نقش استراتژیک آن در تحکیم پایه های قدرت سرمایه و خفه ساختن هر جنب و جوش رادیکال و سرمایه ستیز توده های کارگر است.

داود رضوی می نویسد: « در جامعه ای که میلیون ها انسان دنبال آن هستند که نیروی کارشان را بفروشند و خریدار نیست معلوم نیست شما چطور مزدش را می خواهید لغو کنید. در جامعه ای که مردم باید دو تا سه کار داشته باشند این حرف ها یعنی چه؟ بجای آدرس دادن ما که باید دنبال نهادهای مثل سازمان لغو کار مزدی ایشان برویم که معلوم نیست که به اجرا در آورندگانش از کره مریخ باید به ایران بیایند یا نه، چرا از همان امکانات موجود حرکت نمی کنید، چرا نمی خواهید بپذیرد که کار عملی سخت و پر هزینه است و شما و دوروبری هایتان قادر به این کار نیستند. سنگ بزرگ علامت نزدن است»

رضوی تمامی خرافه پردازی ها و توهم بافی های ضد کارگری بدترین نمایندگان فکری نظام سرمایه داری را در گوش توده های کارگر ایران لالائی می کند. چکیده کلام وی این است که مشکل بالفعل توده های کارگر ایران صرفاً کمبود خریداران نیروی کار است. به بیان دیگر طبقه کارگر ایران با رابطه خرید و فروش نیروی کار هیچ مشکلی ندارد!! معضل اساسی اش این است که مشتری کافی برای خرید نیروی کار موجود نیست. گرسنگی، فقر و فلاکت و فحشاء، اعتیاد و سیه روزی های دامنگیر چند ده میلیون کارگر ایرانی و افراد خانواده های آن ها، ربطی به نظام سرمایه داری ندارد و مبارزه علیه آن ها در گرو مبارزه علیه سرمایه داری نمی باشد. همه این مصائب و بدبختی ها به این دلیل وجود دارند که کارگران قادر به فروش نیروی کار خود نمی شوند، ریشه مصائب موجود نه کار مزدی بلکه فقدان مشتریانی است که بردگان مزدی را استثمار کنند و نیروی کار شبه رایگان آن ها را خریداری نمایند. داود رضوی البته هیچ نیازی به وجود هیچ میزان انسجام در سر هم بندی حرف های خویش نیز احساس نمی کند. او درست به دنبال طرح این سخن و دقیقاً در جمله بعدی و پیوسته عبارت نخست، اضافه می کند که در همین جامعه هر کارگری مجبور است برای امرار معاش خود سه جا کار کند و در هر شبانه روز سه شیفت نیروی کار خود را به فروش

برساند. فعال سندیکالیست شرکت واحد برای لحظه ای از خودش نمی پرسد که چرا دو جمله متصل و متوالی گفته های او تا این اندازه ضد و نقیض همدیگر هستند. چرا هر کارگری در درون این جهنم سیاه بشرکشی که نامش سرمایه داری است برای قوت لایموت فرزندانش و برای یک زندگی مفلوک آکنده از حقارت و محرومیت سه شیفت در شبانه روز کار می کند اما در همان حال در طول و عرض همین جهنم سیاه کارگرسوز ۱۰ میلیون انسان بیکارند و جمعیت وسیعی از زنان طبقه شان زیر فشار گرسنگی بچه های خود مجبور به تن فروشی می باشند؟ اندکی شعور منسجم کارگری و ضد سرمایه داری لازم است تا در پیچ و خم این تناقضات فاحش و سرکش به کاوش ریشه ها بپردازد. چرا همه مجبورند کار کنند، چند جا کار کنند و چند شیفت متوالی کار کنند اما ۱۰ میلیون انسان داغ برده مزدی بیکار، بر چهره در شعله های مرگ گرسنگی و محرومیت و ذلت می سوزند و خاکستر می گردند. داود رضوی از زرادخانه فرهنگ سندیکالیسم با سخاوت تمام سلاح های روغن کاری شده فحاشی را یکی پس از دیگری بیرون می کشد و به سوی هر نفس کش مخالف بردگی مزدی نشانه می رود. او سرمست از ایفای نقش پیشمرگی خود برای سرمایه فریاد می زند که معضل کارگران نه کار مزدوری بلکه کمبود خریداران نیروی کار مزدی است اما حتی یک لحظه از خود سؤال نمی کند که آنچه او « نبود خریدار نیروی کار» یا بیکاری کارگران می نامد از کجا فرا رسته و از زهدان کدام جرثومه شوم نظم اجتماعی متولد گردیده است. چرا نبود خریدار نیروی کار و چرا بیکاری؟ این ها پدیده ها و مولودهای متعفن کدام نظام اجتماعی هستند؟ در طول ۲۰ سال گذشته فقط حجم سرمایه گذاری های خارجی در سطح جهان ۳۰ برابر افزایش یافته است. در طول همین مدت جمعیت کارگران بیکار دنیا هم چند برابر شده است. اگر معضل کارگر ایرانی یا کارگر هر کجای دیگر این دنیا نظام بردگی مزدی نیست!!! اگر فاجعه حیات این توده عظیم نفرین شدگان زنده به گور جهنم موجود فقط « نبود خریدار نیروی کار» است!! پس چرا این همه سرمایه گذاری، این همه انباشت کوه پیکرتر سرمایه، این همه اشباع روز به روز بیشتر جهان از سرمایه های تازه و الحاقی، نه فقط مشکل اشتغال بیکاران را هیچ تخفیفی نداده است که لحظه به لحظه امکان فروش رفتن نیروی کار را کمتر و کمتر و باز هم کمتر ساخته است؟ در همین دوزخ سیاه سرمایه داری ایران تنها در طول ۳ سال یعنی در فاصله میان سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ بر اساس گزارش منابع رسمی دولتی بیش از ۲۵ میلیارد و ۴۵۵ میلیون دلار امریکا به حجم انباشت های پیشین سرمایه افزوده شده است. در طی همین سال ها شمار بیکاران نیز حداقل دو میلیون نفر افزایش یافته است. روزشمار نرخ پیش ریز سرمایه را باز هم ورق بزنیم. در دو سال گذشته بسیار بیشتر از یک میلیون بیکار به لشکر عظیم بیکاران جامعه ایران اضافه شده است، حدود ۲۰۰ کارخانه متوسط و بزرگ کارگران خود را اخراج و زن و فرزندان آنها را به برهوت گرسنگی پرتاب کرده اند. بهانه و مستمسک غالب صاحبان این مراکز تولیدی هم یا تحریم خارجی و یا کمبود نقدینگی بوده است!! در همین دوره تشدید تحریم ها حجم سرمایه های خارجی پیش ریز شده در بازار داخلی ایران ۷۰٪ بالا رفته است و میزان نقدینگی بخش خصوصی از ۳۱ هزار میلیارد تومان به ۱۶۴ هزار میلیارد تومان رسیده است. داود رضوی مثل کبک سر خود را به زیر برف می کند تا فاجعه وجود بختک منحوسی به نام نظام سرمایه داری، این ام الفساد ارض و عصر و سرچشمه تمامی مصائب چند میلیارد توده کارگر روی زمین را به چشم نبیند و با وقاحت تمام مورد انکار قرار دهد. او می گوید وقتی همه از « نبود خریدار نیروی کار» می نالند و رنج می کشند گفتگوی ضد کار مزدی دیگر چی است!!؟ بلاهت هولناک سندیکالیستی آنچنان مغز

انسان ها را قفل و چشمان آن ها را کور می سازد که ساده ترین و بدیهی ترین معادلات زمینی زندگی را نیز به طور کامل وارونه می بینند و قادر به درک آن نمی شوند. اگر جز این بود و اگر ایشان می توانست با کمترین میزان بصیرت کارگری به اطراف خود نگاه کند در می یافت که فاجعه بیکاری دهها میلیون کارگر نه در کم و زیادی شمار خریداران نیروی کار بلکه در عمق رابطه خرید و فروش نیروی کار ریشه دارد. داود رضوی برای فهم این حقیقت نیازمند هیچ آموزش آکادمیک و رفتن پای درس هیچ اقتصاددانی نیست. کافی است او فقط به آنچه در شرائط کار و استثمار و فضای زیست اجتماعی چند ده میلیون کارگر ایرانی جاری است، نیمه نگاهی اندازد و از خود بپرسد که راستی چرا بیش از ۱۰ میلیون کارگر بیکارند؟ چرا هر چه کوه انباشت سرمایه ها بیشتر و بیشتر سقف فلک را شکاف می زند جمعیت کثیر این بیکاران باز هم کثیرتر می شود؟ چرا با وجود توسعه بی انقطاع و لحظه به لحظه سرمایه گذاری ها، صدها کارخانه تعطیل و کارگران آن ها اخراج می گردند؟ چرا به موازات رشد غول آسا و دیوانه وار پیش ریز سرمایه در همه حوزه های اقتصادی سطح دستمزدهای واقعی بخش شاغل نیروی کار هر روز از روز پیش بیشتر آب می رود و نامحسوس تر می گردد. چرا کارخانه ایران ناسیونال دهه ۵۰ خورشیدی با ۱۰ میلیون تومان سرمایه حدود ۸۰۰۰ کارگر را به کار می گرفت و ایران خودرو فعلی با بیش از ۱۰۰۰ برابر سرمایه آن ایام، حتی ۳ برابر شمار کارگران آن روز را هم به کار نمی گیرد؟ چرا طبقه کارگر ایران در طول همان دهه بالا به رغم حاکمیت یکی از موحش ترین و درنده ترین دیکتاتوری های جهان سرمایه سطح دستمزدهای خود را با اهرم فشار مبارزه طبقاتی مستمراً به بالا می راند و چرا اینک در دوران استیلا یکی دیگر از همان هارترین و جنایتکارترین و دژخیم ترین دیکتاتوری های سرمایه به رغم مبارزات بسیار گسترده تر و بیشتر و برنامه ریزی شده تر حتی دستمزدهای سنار و سی شاهی خود را هم ۶ ماه به ۶ ماه دریافت نمی کند. داود رضوی می تواند از خود بپرسد چرا در کنار وجود بیش از ۱۰ میلیون بیکار جویای کار ثانیه به ثانیه بر شدت کار، سرعت کار، سختی کار و همه ابعاد دیگر تشدید بی مهار استثمار توده های شاغل طبقه کارگر افزوده می شود؟ چرا در کنار منحنی دائماً صعودی حجم اضافه ارزش ها، بنا به اعتراف صریح شورای عالی کار دولت اسلامی سرمایه ۷۰٪ کارگران با دستمزد ماهانه ای کمتر از یکصد هزار تومان کار می کنند؟ چرا اشتغال کامل نیمه دوم دهه ۵۰، با بیکاری ۳۰ درصدی امروز جایگزین می شود و به موازات آن نرخ اضافه ارزش ۳۰۰ درصدی آن سال ها، جای خود را به نرخ ۱۲۰۰ درصدی اضافه ارزش در شرائط روز می سپارد؟

داود رضوی می توانست به جای منجمد شدن و متحجر ماندن در فرمولبندی مبتدل « نبود خریدار نیروی کار » به پدیده بیکاری فکر کند و ریشه این فاجعه دامنگیر بخش عظیم کارگران ایران و جهان را کندوکاو نماید تا دریابد که شالوده تمامی مصائب توده های کارگر دنیا در وجود رابطه کار مزدی قرار دارد و مادام که این رابطه منحنی کارگرکش بر جامعه و جهان حکومت می راند بیکاری یا آنچه او آن را « نبود خریدار نیروی کار » می نامد امر محتوم، غیرقابل حل و مستمراً رشد یابنده و در حال عروج خواهد بود. عضو سندیکای شرکت واحد اگر توان آن را داشت که این چنین بیاندیشد و اگر دیده خویش را با سرمه سرمایه کور نساخته بود، آنگاه به خود اجازه نمی داد که با وقاحت تمام بگوید که مشکل کارگر ایرانی « نبود خریدار نیروی کار » است. « ضدیت با کار مزدی دیگر چه حرفی است؟!؟! »

آقای رضوی از چنین ظرفیت و توانی برخوردار نیست فقط به این دلیل که سندیکالیست است. در همین جا باید به حکم مناسبت و ضرورت یک نکته مهم مبارزه طبقاتی را یک بار دیگر مورد تأکید قرار داد. آنچه عضو سندیکای شرکت واحد را به این روز انداخته است بر خلاف برداشت رایج اصحاب فرقه ها و احزاب چپ نما نه واماندگی او در حوزه واکنش خودجوش طبقاتی یک کارگر به سرمایه و فقدان آموزش های مکتبی و ایدئولوژیک بلکه غوطه خوردن بسیار آگاهانه و انتخاب شده او در باتلاق رفرمیسم و سندیکالیسم است. آنچه رضوی بر زبان می راند کلام به کلام حرف دل کل جنبش اتحادیه ای و رفرمیسم راست سندیکالیستی در سراسر جهان است. این رویکرد در تمامی تاریخ حیات خود جنبش کارگری جهانی را با همین اوراد و ادعیه و خرافاتی بافی ها به دار بردگی مزدی شمع آجین ساخته است. در همه جا به گوش کارگران فرو کرده است که ریشه فقر و فلاکت و بیکاری و بی حقوقی های موجود در بنمایه حیات نظام سرمایه داری و وجود رابطه کار مزدی قرار ندارد بلکه در چگونگی برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی سرمایه است و دستکاری مناسب این نظم می تواند نسخه درمان همه دردهای بشر و کل توده های کارگر باشد. رفرمیسم اتحادیه ای در همین راستا عظیم ترین نقش را در ماندگار سازی سرمایه داری و تداوم اسارت انسان در قعر منجلاب بردگی مزدی ایفاء نموده است و هر روز بیش از روز قبل و بسیار شرارت آمیزتر و کثیف تر از سابق ایفاء می نماید.

فعال سندیکالیست عضو هیأت مدیره سندیکای شرکت واحد ادامه می دهد که: « سازمان ضد سرمایه داری در کشوری که سی سال است خودش را ضد سرمایه داری معرفی کرده است کدام صیغه ای است دیگر؟ سندیکای واحد حداقل در چند سال گذشته مشخص گفته با دولت و شهرداری که کارفرما است درگیر بوده، شما حداقل یک جناح سرمایه داری در ایران را مشخص مورد حمله قرار دهید کلیت آن پیشکش اتان؟!»

داود رضوی درست به شیوه اسلاف و سرچشمه های کهنه زایش رویکرد خویش، یکی از هارترین و مخوف ترین و درنده ترین دولت های روز سرمایه داری را به عنوان یک حکومت ضد سرمایه!! به توده های کارگر معرفی می کند!! ممکن است گفته شود که خودش چنین عقیده ای ندارد بلکه نفس ادعای این دولت را بیان کرده است!! فرض کنیم که این چنین باشد!! آنگاه این سؤال بسیار جدی پیش روی او قرار می گیرد که در این صورت چرا نفس ادعا یا ترفند بازی ها و عوامفریبی های ضد کارگری یک جرثومه سیاه سرمایه به عنوان زمینه زمخت مادی و دلیل آهنین بی ربط بودن و غیر ضروری بودن مبارزه ضد سرمایه داری و هر نوع گفتگوی ضد کار مزدی تلقی می گردد!! آیا این کار با وضوح کامل فریاد نمی زند که بحث وی نه نقل ادعای دولت هار سرمایه بلکه بالعکس بیان اعتقاد واقعی خویش است. اگر کسی به دعوی سراسر جنایتکارانه و ترفندبازانه و کارگرکش یک رژیم باور ندارد چرا این ادعا را پایه مادی رویکرد و شالوده استدلال خویش برای اتخاذ هر جنب و جوش و هر پراتیک سیاسی یا صنفی خود قرار می دهد؟ مثل روز روشن است که او در عمق وجود خود یکی از سفاک ترین و مخوف ترین دولت های سرمایه داری روز را به عنوان یک رژیم مخالف سرمایه داری قبول دارد و مصر است تا آن را با شکل و شمایلی این گونه در برابر چشم کارگران متوهمی چون خود نقاشی نماید. حرف وی سراسر است این است که قدرت سیاسی مسلط روز در ایران یک دولت ضد سرمایه است!! معضل جامعه هم وجود سرمایه داری و حفظ این نظام توسط قدرت سیاسی حاکم نیست بلکه کمبود خریداران نیروی کار است. رضوی از ورای این صغری، کبری هاست که با شگفتی سفاکت باری می پرسد در چنین جامعه ای چرا باید سخن از مبارزه با سرمایه داری و ضدیت با کار مزدی زد؟! در تکمیل این

نکته بی جا نیست به این هم اشاره کنیم که تصور اعتقاد یک کارگر ایرانی به ضد سرمایه داری بودن دولت هار سرمایه داری طبیعتاً باور نکردنی است و هر انسانی حق دارد سؤال کند که مگر می شود یک کارگر در جامعه ایران چنین پندار فاجعه باری را در ذهن خود خطور دهد؟ پاسخ ما این است که آری چنین چیزی وجود داشته است و شاید هنوز هم وجود داشته باشد. مگر چند سال متوالی احزاب ضد کارگری طیف اردوگاه شوروی از نوع حزب توده و اکثریت فدائی چنین خزعبلات شریرانه ای را به هم نمی بافتند و به کارگران تحویل می دادند!! امروز هم امثال داود رضوی می توانند همان حرف ها را به اشکال دیگری تحویل توده های کارگر دهند. از همه این ها که بگذریم سؤال دیگری هم در برابر مدافع دو آتشه سندیکالیسم راست ایرانی قرار دارد و آن اینکه فرض کنیم دولت سرمایه داری ایران یا هر دولت دیگر با توسل به مضحک ترین توطئه پرازی ها خود را ضد سرمایه، ضد امپریالیسم یا حتی دولت کارگران و نوع این ها معرفی کند!!! داود رضوی این آیه خرافه پر از اشمئزاز را از کجا و از بارگاه کدام خدایگان سرمایه بر زمین آورده است که کارگران در چنان شرائطی و در برابر چنین عوامفریبی های سیاه کارگر ستیزانه ای باید دست از مبارزه ضد سرمایه داری بردارند و از طرح هر سخن ضد کار مزدی چشم پوشند؟! چه کسی یا کدام دار و دسته شریک با هارترین حاکمان دژخیم سرمایه به او یاد داده است که کارگران مثلاً در اردوگاه سابق شوروی یا در چین، ویتنام و کره شمالی امروز یا ممالک دیگری از قبیل کوبا و بولیوی و ونزوئلا به صرف عربده کشی دروغین حاکمان در زمینه مخالفت با سرمایه داری، باید مبارزه علیه سرمایه و برای نابود سازی نظام بردگی مزدی را فراموش کنند و به بایگانی تاریخ بسپارند؟؟!!

عضو هیأت مدیره سندیکای واحد باز هم به طرح نظرات خود می پردازد و این بار می گوید:

«... دیگر این را هر کسی می داند که اگر کارگران کار شایسته، امنیت شغلی و زندگی در شان انسان داشته باشند. کار کنند که زندگی بکنند نه زندگی بکنند که کار کنند و در محیط کار نمایندگان آن ها بدون فشار و دخالت دولت و کارفرما انتخاب شوند و از پائین شکل بگیرند قطعاً نمایندگان واقعی آنها با چانه زنی و دفاع از حقوقشان شرایط مطلوبی برای کارگر ایجاد می کنند و کارگر دیگر دلیلی ندارد که بی رغبتی به کار نشان بدهد و با تمام وجود دل به کار ندهد اگر رضایت داشته باشد به کارش بهتر کار می کند چون می داند سعادت فردی او سعادت اجتماعی را هم با خود به همراه می آورد، خود به خود سطح بهره وری کار بالا می رود و این فقط با به وجود آمدن سندیکا ها و تشکل های آزاد کارگری امکان پذیر است و هیچ توهمی هم نیست»

نکته به نکته این گفته ها عوامفریبی و توهم آفرینی اسارت بار علیه توده های کارگر ایران است. این حرف ها در عین حال بعینه و بی هیچ کم و کاست مانیفست سیاه سرمایه پرستانه سندیکالیسم است. سخن از اجماع کارگر و سرمایه دار، اشتراک منافع میان طبقه کارگر و صاحبان سرمایه، افق زیست مشترک استثمارگر و استثمار شونده، تأمین معیشت و رفاه و حقوق اجتماعی توده های کارگر در زیر چتر حاکمیت سرمایه داری، کثیف ترین و چندش بارترین خرافه بافی در تاریخ زندگی انسان هاست. همه کارگران دنیا باید این را درک کنند که جنبش سندیکالیستی در تمامی تاریخ پر از ننگ خود این دروغ ها و وارونه پردازی های مزدورمنشانه را در گوش کارگران لالائی کرده است اما هیچ ذره ای از دستاوردهای مبارزات کارگران دنیا مولود سیاست ها و برنامه ریزی ها و ایفای نقش سندیکالیسم نیست. داود رضوی در دنیای بلاهت سندیکالیستی خویش بر این باور موهوم است که راستی راستی گویا در کشورهای اروپائی

این جنبش اتحادیه ای یا مثنی سندیکاهای کارگری بوده است که سطح نازلی از معیشت و تأمین اجتماعی را برای کارگران این کشورها به ارمغان آورده است. توده های کارگر اروپا یا هر کجای دیگر دنیا اگر تا امروز هم فشار گرسنگی و فقر و بی مسکنی و بی دارویی و سایر اشکال محرومیت ها شیرازه زندگی شان را در کلاف خود نپیچیده است صرفاً به خاطر موج مبارزه و اعتراض مستمر آنان است که با ولتاژ نیرومند خود در گام نخست، سد مقاومت رفرمیسم اتحادیه ای را در هم می شکند و سپس با سرشکن نمودن موج طغیان بر حریم امن سودسازی سرمایه ها، متولیان امامزاده بی اعجاز اتحادیه ها را به سوی چانه زنی با سرمایه داران و دولت آن ها به جلو می راند. جنبش کارگری اروپا در حصول آنچه تا لحظه حاضر بارقه هائی از آن باقی است نه مدیون سندیکالیسم بلکه مرهون تابناک ترین و پرافتخارترین صحنه های نبرد طبقاتی خویش در تاریخ، مرهون کمون پاریس، انترناسیونال اول، انقلاب اکتبر و نوع این رخدادهای پرشکوه حماسی همراه با مبارزات مستمر، گسترده و نیرومند توده های خود از چند صد سال پیش تا امروز است. داود رضوی در اندرون هاله تاریک توهم سازی ها و وارونه بافی های خویش در عین حال بن مایه واقعی سندیکالیسم را نیز بدون هیچ هراسی از هیچ نوع قباحتی بسیار فاش و لاش بر سر زبان جاری می سازد. او تصریح می کند که اس و اساس کار رویکرد متبوعش ایجاد سازش میان استثمار شونده و استثمارگر، میان قدرت خداگونه سرمایه و بردگان مزدی ساقط از هر نوع حقوق و قدرت، میان توده های کارگر با صاحبان تراست های غول پیکر سرمایه داری است اما او اصرار دارد که این سیره و سنت و سیاست و نقش سندیکالیستی در عین حال به نفع کارگران و مدد حیات توده های کارگر نیز هست!! او سخت دروغ می گوید زیرا که بر خلاف القانات پوچ سردمداران رفرمیسم راست سندیکالیستی کار اتحادیه ها حتی کاهش کار اضافی توده های کارگر و بهبود وضع معیشت کارگران در قبال فروش مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر هم نمی باشد. ببینیم که نقش واقعی این نهادها چیست؟

مبارزه علیه سرمایه جبر زندگی کارگران در تمامی جهان و در تمامی دوره های حیات طبقه آنان بوده است. توده های کارگر نمی توانند که علیه سرمایه مبارزه نکنند زیرا هر گام توقف مبارزه طبقاتی آنان متضمن خالی نمودن میدان به نفع سرمایه و یکه تازی هر چه سببانه تر نظام سرمایه داری در سلاخی معیشت و امکانات حیات اجتماعی آنان است. مبارزه طبقاتی توده های کارگر حتی در نازل ترین سطوح و پائین ترین درجه انتظارات و خواسته ها، باز هم شیپور فشار بر نرخ اضافه ارزش هاست و بسیار مهم تر و اساسی تر این که هر نوع تساهل سرمایه داران و دولت های سرمایه داری در مهار کردن فوری و موفق این مبارزات می تواند شیرازه حیات سرمایه را در معرض خطر قرار دهد. در هم کوبیدن مبارزات طبقه کارگر بنیادی ترین و حیاتی ترین ضرورت بقای سرمایه است و این کار به دو طریق امکان پذیر است. راه انداختن حمام خون به شیوه دولت های شاهنشاهی و اسلامی سرمایه در ایران یا قبول رویش نهادهای مدنی و صنفی معینی که جنبش سرمایه ستیز طبقه کارگر را به درون دالان های تاریک چانه زنی تعیین بهای نیروی کار سمت و سو دهد. اتحادیه ها در هر کجا که وجود دارند در بنمایه واقعی حیات خود، همان رسالت ارتش و پلیس و نیروهای سرکوب سرمایه در بخش های دیگر دنیا را به شکل های موجه و مسالمت جویانه و کشیش مآب خاص خود به دوش می کشند. چگونگی ایفای نقش این نهادها این است که توده های کارگر به حکم تعارض جبری و قهری طبقاتی خود با مناسبات کار مزدوری دست به پیکار برای تحمیل انتظارات روز خویش بر روند کار سرمایه می زنند. آن ها در چهار گوشه شرائط کار و استثمار و زندگی اجتماعی خود به سندیکا و اتحادیه

های زیر نام خود یا در عالم واقع همان نهادهای مدنی تحمیل نظم سرمایه بر طبقه خود، فشار وارد می سازند. اتحادیه ها برای روزها و ماههای طولانی با همه توان و به کمک تمامی امکانات دیوانسالاری برای خفه کردن این جنب و جوش تلاش می کنند. زعمای سندیکالیسم در این تلاش به طور بسیار طبیعی موفق نمی گردند. دلیل آن هم بسیار روشن است. شکم گرسنه منطق سرمایه را بر سینه دیوار می کوبد و ترفندبازی های اتحادیه سالاران قادر به مهار اعتراض سرکش بردگان مزدی گرسنه نمی گردد. این جاست که فاز بعدی تلاش و ترفند اتحادیه ها شروع می شود. آن ها این بار هم باز با همه قدرت می کوشند تا انتظارات کارگران را محدود و میزان مطالبات آن ها را تعدیل کنند. این دوره نیز مدتی به درازا می کشد و بالاخره در پایان عبور از همه این بی راهه ها و هفت خوان های سیاه عبودیت سرمایه است که سران اتحادیه در اجرای وظیفه خاکسپاری مبارزات کارگران به بارگاه قدس صاحبان سرمایه شرف حضور پیدا می کنند و چند و چون اجرای کار را با اینان به تبانی و مذاکره و سازش می نشینند. کل رسالت سندیکالیسم و جنبش اتحادیه ای در پیگیری این امور خلاصه می شود اما تشریح این واقعیت به صورت بسیار طبیعی یک سؤال مهم و جدی را با خود به همراه می آورد. اینکه اگر نقش اتحادیه ها جز این نیست پس چگونه در طول سالیان دراز وجود خود را بر توده های کارگر و جنبش آنان تحمیل نموده اند؟ این سؤال باز هم ابعاد پیچیده تری به خود می گیرد هنگامی که طبقه کارگر برخی جوامع در جریان تمکین به داریست رفرمیسم اتحادیه ای با فشار سرکوب و حمام خون های سرمایه داری هم به شیوه بسیاری از ممالک دیگر مواجه نبوده و هنوز هم نیستند. پاسخ این سؤال را ما به کرات توضیح داده ایم. بورژوازی اروپا در طی یک دوره طولانی به یمن حصه مشاع بسیار عظیم خود در کل اضافه ارزشهای تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی این توان را داشته است که بهای نیروی کار کارگر اسکانندیناوی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، هلندی، سویسی، یا حتی پرتغالی و اسپانیایی و ایتالیایی را بالاتر از بهای نیروی کار کارگر ایرانی پرداخت نماید. این امر به اتحادیه ها امکان داده است تا در قلع و قمع مبارزه طبقاتی توده های کارگر و ایفای این نقش برای سرمایه از یک سلاح کارآمد برخوردار باشند. بورژوازی ایران به تمام دلالتی که ما در مقالات متعدد و اسناد فراوان تشریح نموده ایم حاضر به پرداخت چنین بهائی برای نیروی کار طبقه کارگر نمی باشد. در اینجا حمام خون سلاح اول و آخر سرمایه است اما در اروپا در طول قرن بیستم، سلاح توافق با دیناری افزایش دستمزد و رهائی از خطر توفان مبارزه طبقاتی ضد کار مزدی هم، در دست بورژوازی بوده است و اتحادیه ها نیروی پیشمرگ نظام سرمایه داری در کاربرد این سلاح بوده اند. تبیین واقعیت بالا نیازمند هیچ بحث تفصیلی و استدلالی نیست. تا آنجا که به بنمایه واقعی نقش تاریخی اتحادیه های کارگری مربوط است، هر کارگر دارای حداقل شعور طبقاتی در هر گوشه دنیا خوب می داند که سرمایه جهانی به یمن وجود همین اتحادیه ها و دخالتگری های آنها بیش از یک قرن موفق به قلع و قمع جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر شده اند. در مورد دلیل موفق شدن اتحادیه ها و نقش حصه عظیم بورژوازی قاره از اضافه ارزش های کوه پیکر تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی هم کافی است فقط به شرائط روز و به رویدادهای پیرامون خود نگاهی اندازیم. در طول چند دهه اخیر سیر حوادث سرشتی و اجتناب ناپذیر شیوه تولید سرمایه داری، بورژوازی جهانی و از جمله بورژوازی اروپا را در موقعیتی قرار داده است که توافق با بقای پاره ای امکانات معیشتی و رفاهی یا سطح بالاتر دستمزدهای کارگران قاره را با ملزومات بقای بردگی مزدی همساز نمی بیند. در متن این شرائط و در طول همین چند دهه طبل زوال اتحادیه ها بر سر هر

کوی و برزنی به صدا در آمده است. اتحادیه سراسری کارگران سوئد ۲۰ سال پیش یکی از پرجمعیت ترین و نیرومندترین اتحادیه های کارگری اروپا بوده است و حدود ۹۷٪ کل کارگران این کشور زیر فشار اجبار معیشتی و اجتماعی از یک سوی و بی افقی و سرخوردگی و ترفندبازی های سوسیال دموکراسی از سوی دیگر در درون آن عضو بوده اند. این اتحادیه فقط در طول چند سال اخیر حدود ۵۰۰ هزار نفر از جمعیت دو میلیونی پیشین خود را از دست داده است و روند تلاشی و فروپاشی آن با سرعت در حال پیشروی است. عین همین روند در سایر کشورهای اروپائی نیز با شتاب کمتر یا بیشتر به وقوع پیوسته است. سندیکالیست ها و از جمله عضو هیأت مدیره سندیکای شرکت واحد می توانند به آنچه رخ داده است خوب توجه کنند. در دو دهه اخیر توده های کارگر اروپا بیش از هر زمان دیگری نیاز به اتحاد و سازمانیابی و فشرده کردن صفوف پیکار خویش داشته اند تا حداقل و در بدترین حالت از همین امکانات کنونی و همین میزان دستمزدهای موجود دفاع نمایند اما آنان در گسترده ترین سطح دست به ترک اتحادیه ها زده اند. چرا؟ فقط به این دلیل که اتحادیه ها در کل تار و پود موجودیتشان ابزار تحمیل مصالح ارزش افزائی هر چه بیشتر سرمایه بر طبقه کارگر بوده اند و هستند و اینک که طبقه سرمایه دار قاره خواستار فشار هر چه کشنده تر و سهمناک تر بر سطح زندگی و رفاه اجتماعی کارگران اروپا هستند اتحادیه ها هم با خوش رقصی و تمکین تمام دست به کار تدارک اجرای بی چون و چرای منویات سرمایه اند. اتحادیه ها هم در گذشته آنچه را سرمایه انتظار داشته است به جا آورده اند و هم امروز در کار بازسازی متناسب خود برای اجرای همان مأموریت ها می باشند. تفاوت واقعی دیروز و امروز اتحادیه ها فقط انعکاس تفاوت شیوه های کار بورژوازی در مقابله با جنبش کارگری است. سرمایه تا چند دهه قبل توافق با بقای حداقل معیشتی کارگران را بر تحمل خطر طوفانی شدن جنبش ضد سرمایه داری آنان ترجیح می داد و در همین رابطه اتحادیه های شکل دیروز را ساز و کار مناسبی برای مهار جنبش کارگری می دید. ادامه این وضع امروز مناسب حال سرمایه نیست زیرا که اولاً در پیچ و خم تناقضات سرکش سرشتی خود قلع و قمع معیشت توده های کارگر را نیاز جبری حیات خود می بیند و ثانیاً دستاوردهای چندین دهه جنبش اتحادیه ای در سلاخی پیکار ضد سرمایه داری طبقه کارگر را ولو در کوتاه مدت موجد پیدایش حریم امنی برای مصون ماندن از موج تعرض سازمان یافته و افق دار جنبش کارگری اروپا می بیند.

داود رضوی در بخش دیگری از حرف هایش به رؤیابافی کودکانه برای نضج و قوام و شانس موفقیت رفرمیسم راست اتحادیه ای در ایران می پردازد. او ابراز امیدواری می کند که به همت سندیکالیست هائی چون خودش این رویکرد روز به روز نیرومندتر خواهد شد و وجود سندیکای شرکت واحد و اعلام موجودیت کاغذی برخی محافل سندیکالیستی دیگر را رخساره های طلوع و بالندگی رفرمیسم راست در جنبش کارگری ایران می داند. واقعیت این است که آنچه امروز عضو هیأت مدیره سندیکای واحد طرح و آرزو می کند چیزی است که رؤیا و امید و انتظار مشترک و همگن طیف بسیار گسترده ای از نیروهای سیاسی، از جریانات کارگرکش درون دولت اسلامی سرمایه داری گرفته تا فرقه های چپ نمای موسوم به احزاب و گروههای چپ را تشکیل می دهد. داود رضوی در این خیالبافی تنها نیست. کل حلقه های این طیف وسیع هر کدام به نوعی و بر پایه دلالتی خاص منتظر طلوع این ستاره شانس و ظهور این « ماه نخبش » سندیکالیستی هستند. عده ای از نوع خود داود رضوی رؤیای سازمانیابی یک دیوانسالاری گسترده اتحادیه ای از نوع اتحادیه های کارگری قرن بیستمی اروپا، جلوس بر اریکه قدرت بوروکراسی و همزانو شدن با سرمایه داران

و دولتمردان سرمایه را هر شب خواب می ببیند و چنین می پندارند که آینده آن ها از این طریق به خیر و خوبی با آینده سرمایه داران و حکام نظام سرمایه داری گره خواهد خورد. اصحاب جنبش ارتجاعی کارگرکش دوم خرداد در عمق دولت اسلامی سرمایه نضج و تکوین و شاخ و برگ کشیدن روز سندیکالیسم خاص نسخه پیچی شده خود را سلاح بسیار مؤثری در کار مقابله با رقبای حکومتی در درون قدرت سیاسی سرمایه می بینند و سران آن ها به همین دلیل از مدت ها پیش با امثال رضوی و اسانلو و مددی عکس می گیرند. آقای عبدی هم در همین راستاست که به سراغ آقایان رضوی و مددی آمده است. از این ها که بگذریم برخی سندیکالیست های راست تربیت یافته سندیکاهای ساواک ساخته عهد پیش و شرکای آن ها هم احساس می کنند که در صورت عروج رویکرد سندیکالیستی و پیدایش اتحادیه های نیرومند کارگری نوع غربی به هر حال از طریق توسل به دامن اسانلوها و رضوی ها هم که شده است در بارگاه قدس سرمایه جایی برای خود جستجو خواهند نمود. توده ای ها و اکثریتی ها نیز که تاریخاً پرچمدار رفرمیسم منحن سندیکالیستی بوده اند و هر مقدار موفقیت این رویکرد را گامی به سوی سوار شدن بر موج مبارزات توده های کارگر و هموارسازی راه برای یافتن جایی در ماشین دولتی سرمایه می دانسته اند و برای تحقق این هدف سر از پا نشناخته به هر جنایتی دست زده اند و بالاخره شمار متعدد احزاب و گروههای چپ هم بر پایه قوانین سرشتی خود سندیکاها و دیوانسالاری اتحادیه ای را تنها تسمه نقاله کارساز عروج به قدرت سیاسی و نشستن بر عرش برنامه ریزی نوع دولتی نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه می ببینند. اینان نیز با احساس بویایی بیمار خود از آنچه که بوی کباب پنداشته اند سخت سرمست شده و یکی پس از دیگری تند تند عکس های مارکس را از سردر مغازه های کسب و کار خویش پائین می کشند و عکس منصور اسانلو دوم خردادی را بر جای آن نصب می کنند. اقدام اخیر البته جای خوشحالی دارد زیرا شرارت بسیار سهمگینی بود که عکس انسانی چون مارکس بازیچه کسب و کار این دکانداران نان به نرخ روز خور باشد. خلاصه کنم، آن چه داود رضوی آرزو می کند محور اشتراک رؤیابافی های همه این طیف گسترده پر آشوب و مالال از کشمکش و جدال است. این واقعیتی است که در طول همین چند سال با همه زشتی و کراهتش به صورت بسیار عریان در برابر چشم همگان مجسم بوده است. دامنه این تلاش ها به هیچوجه در محدوده اتحاد عمل نامکتوب این جریانات و گروهها هم محدود نمانده است. سناتورهای دموکرات و محافظه کار و رئیس جمهور و خانم رایس و مقامات مختلف بورژوازی امریکا تا سرنشینان کاخ الیزه و حاکمان سرمایه در بریتانیا تا سازمان جهانی کار و کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری و قدراسیون حمل و نقل و کل اتحادیه های با نام جعلی کارگری اما مزدور سرمایه جهانی نیز هر کدام با هدف خاص خود در این راستا دخالت کرده و از برپائی امام زاده بی اعجاز و دروغین سندیکالیسم در ایران حمایت نموده اند. در همین رابطه دنیائی جار و جنجال صورت گرفته است. کوههای مرتفعی از دروغ بر پا شده است. عوامفریبی های زشت رؤسای اتحادیه ها برای معماری امامزاده فریب و نیرنگ سندیکالیسم باب طبع سرمایه جهانی در قلب جنبش کارگری ایران با لاک و مهر جعلی جانبداری از فعالین کارگری مهور گردیده است. محافل رفرمیستی و سندیکالیستی چپ و راست خارج کشور تا هر کجا که در توان داشته اند برای متوهم ساختن کارگر ایران به این دسیسه بافی ها تلاش کرده اند. آری همه این کارها انجام گرفته است اما آقای داود رضوی و همراهانش باید بدانند که رفرمیسم راست سندیکالیستی در جامعه ایران و در درون جنبش کارگری ایران از هیچ میزان شانس برای دستیابی به هیچ سطح موفقیتی در هیچ زمینه ای برخوردار نیست. در این مورد نیز ما به اندازه کافی

بحث کرده ایم. اما مادام که سندیکالیسم در تقلائی فریب توده های کارگر ایران است تکرار این مباحثات نیز اضطراری و لازم خواهد بود.

سرمایه داری ایران بخشی از سرمایه داری جهانی است که استثمار هر چه شدیدتر و هولناک تر و سبعانه تر نیروی کار، سطح هر نازل تر و شبه رایگان تر بهای نیروی کار، ساقط بودن توده های کارگر از هر نوع امکانات رفاهی و مایحتاج متعارف معیشتی، راه انداختن حمام خون از جنبش کارگری و سرکوب هر نفس کشیدن اعتراضی طبقه کارگر، محرومیت کارگران از حداقل بهداشت و درمان و آموزش، فقر و گرسنگی و بی مسکنی و در یک کلام تحمیل تمامی اشکال سیه روزی بر طبقه کارگر جزء لایتجزا و شرط و شروط حتمی و جبری پروسه بازتولید سرمایه است. مکان سرمایه داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه داری پروسه ارزش افزائی و بازتولید و خودگستری سرمایه اجتماعی را به همه این قید و بندها پیوند زده است و طبقه کارگر ایران در چهارچوب حاکمیت سرمایه داری و مادام که رابطه خرید و فروش نیروی کار در این جا تسلط دارد از هیچ شانسی برای دستیابی به یک معیشت مرفه انسانی و یک حداقل رفاه اجتماعی برخوردار نمی باشد. اضافه ارزش حاصل از استثمار کل طبقه کارگر بین المللی در چهارچوب قانون ذاتی توزیع سود سرمایه میان کل سرمایه های دنیا تقسیم می گردد. هر بخش از سرمایه جهانی منوط به حاصل جمع تمامی مؤلفه های کاپیتالیستی سهم بری از اضافه ارزش کل، حصه مشخص خود را برداشت می کند و مقتضای عینی تقسیم کار موجود سرمایه داری این است که استثمار هولناک توده های کارگر ایران و توده های کارگر کشورهای مشابه سوای پاسخ به تمامی منویات و ملزومات بازتولید و خودگستری هر چه عظیم تر سرمایه های پیش ریز شده در بازار داخلی کشور باید به صورت سیل آسا در مدار سامان پذیری سرمایه جهانی به نیاز افزایش نرخ سود بخش های بسیار عظیم و کوه پیکر دیگر سرمایه نیز جواب دهند. این جبر نظام سرمایه داری و مقتضای اجباری تقسیم کار ذاتی سرمایه در دنیاست و طبقه کارگر ایران در سیطره بقای این نظام بختک وار کارگر کش هیچ چشم اندازی به سوی هیچ سطح زندگی مرفه انسانی در پیش روی ندارد. این امر در شرائط تاریخی حاضر و در این فاز معین از سیر تاریخی انحطاط سرمایه داری باز هم ابعاد بسیار هولناک تر و رعب آورتری به خود گرفته است و در آینده باز هم بیشتر خواهد گرفت. یک مؤلفه ماهوی و غیرقابل تغییر یا غیرقابل مهار سرمایه در موقعیت کنونی، روند جهشی بسیار بی سابقه متوسط ترکیب آلی سرمایه در مقیاس جهانی است. پدیده ای که کانون اصلی و سرچشمه های واقعی خیزش بحران ها را در ژرفنای حیات سرمایه تا عظیم ترین میزان توسعه داده است و هر جنب و جوش نظام سرمایه داری برای مقابله با بحران ها و برای تضمین روز به روز شرائط ماندگاری و امکانات بقای بازتولید خود را به سازماندهی سفاکانه ترین، جنایت آمیزترین و دهشتناک ترین تعرضات علیه آخرین بازمانده ای معیشتی توده های کارگر در همه نقاط دنیا و قبل از همه و بیشتر از همه در جوامعی مانند ایران گریزناپذیر ساخته است.

در چنین جامعه ای و در بطن چنین مرحله ای از انحطاط تاریخی نظام بشر ستیز سرمایه داری تکلیف سندیکالیسم بسیار روشن است. رفرمیسم راست سندیکالیستی نه فقط هیچ نوع بهبودی، به هیچ میزانی در هیچ حوزه ای از زندگی طبقه کارگر پدید نخواهد آورد بلکه صرفاً و صرفاً عین همان نقش سپاه پاسداران و ارتش و پلیس کنونی سرمایه یا ساواک دیروز نظام سرمایه داری را ایفاء خواهد کرد. سندیکالیسم اگر در جوامع غربی و در طول قرن بیستم در قبال فروش و تار و مار ساختن جنبش ضد کار مزدی توده کارگر این شان را داشت که توافق انحصارات کوه پیکر

صنعتی و مالی غرب با نان بخور و نمیر کارگر اروپائی را وثیقه بندبازی ها و ایفای نقش خود کند در ایران این را نیز مطلقاً دارا نیست. سندیکالیسم در اینجا همان سازمان اطلاعات و ساواک و ارتش و سپاهی خواهد بود که لباس کارگر و فعال کارگری بر تن برای تحمیل تمامی جنایات و سببیت ها و شرارت های سرمایه بر توده های کارگر تقلا خواهد کرد. آنچه در گذشته خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و ساواک انجام داده اند توسط سندیکا ها و اتحادیه ها دنبال خواهد شد. دوم خردادی ها، سناتورهای امریکائی، آقای بوش و رایس، اتحادیه های کارگری دنیا و نوع این ها وقتی از رویکرد سندیکالیستی در ایران حمایت می کنند بسیار خوب می دانند که چه می کنند. آنان معماری چنین معجزه مالا مال از ترفند و فریبی را برای این می خواهند که در لحظه اول تضمینی برای مهار هر نوع خیزش ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی توده های کارگر ایران باشد و در مرحله دوم در چهارچوب مجادلات روز درون طبقه بورژوازی بین المللی اهرمی برای احراز نقش مسلط تر در پشت میز مذاکره و چون و چراهای عادی خود با دولت بورژوازی اسلامی ایران داشته باشند. سایر جریانات را هم پیش تر توضیح دادیم که چه می خواهند و چه می جویند. اما مسأله اساسی و اساسی و باز هم اساسی این است که طبقه کارگر ایران این بختک موحش کارگردنار ابزار سرکوب و اعمال قهر سرمایه را به چه دلیل قبول خواهد کرد و با چه حساب و کتابی آن را ظرف ابراز وجود خود تلقی خواهد کرد؟ تصور چنین چیزی تا آن جا مبتذل و سفاقت آمیز و احمقانه است که فقط یک سندیکالیست مرتجع و مشتی فرقه باز دکاندار حرفه ای می توانند آن را باور نمایند.

داود رضوی و تمامی طیف نیروها و محافلی که بالاتر گفتیم باید بدانند و باید این واقعیت را آویزه گوش و هوش خود سازند که سندیکالیسم در ایران پای نخواهد گرفت. توده های طبقه کارگر ایران هیچ راهی سوای مبارزه علیه سرمایه و برای محو تمامیت نظام سرمایه درای در پیش پای خویش ندارند. رضوی و کل اجزاء طیف بالا باید یقین کنند که از گندم خیالی ملک ری هیچ چیز نصیبشان نخواهد شد. سازمانیابی سراسری و شورائی ضد سرمایه داری تنها و تنها راه چاره توده های طبقه کارگر است. هر سنار دستمزد بیشتر و هر میلیمتر فضای زندگی بهتر طبقه کارگر ایران در گرو تعرض به روند کار سرمایه و اعمال قدرت سازمان یافته شورائی علیه اساس موجودیت سرمایه داری است. توده های کارگر ایران یا این کار را می کنند که در این صورت پیروز خواهند شد و یا موفق به انجام این کار نمی شوند که در این صورت نابود خواهند شد. راه دیگری وجود ندارد، در حالت نخست جنبش ضد سرمایه داری شورائی و سراسری طبقه کارگر سندیکالیسم و فرقه گرایی و تمامی رویکردهای رفرمیستی راست و چپ را نیز بسان خس و خاشاک های سر راه، سیلاب وار با خود خواهد برد و در زیر لایه های رسوبی تاریخ زندگی بشر فسیل خواهد ساخت.

پیش از خاتمه بحث یادآوری نکته ای دیگر را هم لازم می بینیم. دیکتاتوری هار سرمایه داری در ایران از دیرباز تا امروز برای هر جست و خیز رفرمیستی حتی برای برخی اپوزیسیون های اندرونی قدرت دولتی سرمایه نیز آبرو خریده است!! در پناه این دیکتاتوری از رویکردهای ضد کارگر و دشمن هر نوع حق و حقوق اولیه معیشتی توده های فروشنده نیروی کار گرفته تا رفرمیسم سندیکالیستی درون وحاشیه جنبش کارگری هم لباس مظلومیت، حق طلبی، آزادی خواهی، مبارزه جوئی و مدافع حقوق کارگران بودن، بر تن کرده است!! عناصر و محافل و جریانات زیادی فقط به اعتبار این که گویا مورد خشم و غضب بخش های مسلط تر بورژوازی هستند، خود را همسوی مبارزات کارگران و همراه اعتراضات توده های کارگر معرفی نموده اند. همه این محافل از راست تا چپ تلاش کرده اند تا

موقعیت اپوزیسیونی خویش را وثیقه ایجاد توهم در میان کارگران سازند و توهمات آفریده خود را سکوی برای کسب موقعیت سیاسی یا پرش به درون سفینه قدرت دولتی سرمایه نمایند. به بیان دیگر نظام سرمایه داری به یمن این دیکتاتوری عریان و هار فقط مبارزات توده های کارگر را سرکوب نکرده است بلکه راه را برای توهم پراکنی هر اپوزیسیون بورژوائی و هر جریان رفرمیستی و سندیکالیستی در میان کارگران نیز هموار ساخته است. در سایه وجود این دیکتاتوری و قهر عریان سرمایه است که امثال داود رضوی نه فقط خود را مبارزان مدافع حقوق کارگران که حتی مبارزین درون گود!! و بسیار هم درون گود!! جا می اندازند و یک دنیا هم از کارگران و از همه فعالین آگاه و دلسوز و پرتلاش جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر طلبکار می گردند. با همه این ها داود رضوی باید بداند که مظلومیت نمائی ایشان و استناد او به زندانی شدن امثال اسانلو هیچ کارگر آگاهی را فریب نخواهد داد. این که دولت هار بورژوازی حتی کسانی مانند داود رضوی را هم به زندان می اندازد فقط یک چیز را نشان می دهد. این که نظام سرمایه داری در ایران حتی رفرمیسم راست سندیکالیستی را هم تحمل نمی نماید کما اینکه بگو مگوهای مخالف اکبر گنجی، آقاجری، منتظری و سایر دژخیمان طبقه خود یا به زبان دقیق تر، محارم اندرونی قدرت سیاسی طبقه خویش را هم بر نمی تابد. داود رضوی حق دارد و می تواند خود را مبارز درون گود سندیکالیسم و حتی در عمق چند کیلومتری این گود به حساب آورد. تمام بحث این جا است که گود آقای رضوی گودالی است که در چهارچوب توافق مکتوب یا نامکتوب میان رفرمیسم راست سندیکالیستی و بخش هائی از بورژوازی برای کفن و دفن جنبش ضد کار مزدی و ضد سرمایه داری طبقه کارگر حفاری شده است. این گود نه بستر مبارزه کارگران علیه سرمایه داری بلکه دکه فروش جنبش کارگری ایران به سرمایه است. فعالین ضد سرمایه داری نه فقط به این گود نزدیک نمی شوند که با تمامی قدرت و ظرفیت خویش از افتادن هر کارگری به درون آن جلوگیری خواهند کرد.

ناصر پایدار

۲۶ سپتامبر ۲۰۰۸